

چالش‌های عراق جدید در حوزه فرهنگ سیاسی

احمد زارعان *

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال هجدهم، شماره 1، پیاپی 69، بهار 1396؛ صفحات 148-115.

تاریخ پذیرش نهایی: 1396/03/15

تاریخ دریافت: 1396/02/22

چکیده

پس از سقوط رژیم صدام در سال 2003، نظام سیاسی - حقوقی جدیدی در این کشور مبتنی بر دموکراسی و فدرالیسم حاکم شد که بر اساس آن، شیعیان به عنوان گروه اکثریت، به صحنه‌گردان‌های اصلی عراق تبدیل شدند و خواسته کردها مبنی اداره فدرالی مناطق کردنشین محقق شد. از آنجا که تغییر ساختار سیاسی در عراق درون‌زا نبود و از طریق جنگ و مداخله خارجی صورت گرفت ساختارها در این کشور به صورت انقلابی تغییر نکردند و تغییرات عمدتاً در حوزه کارگزاری به وقوع پیوست. بنابراین، به دلیل آن که در سال‌های پس از 2003، سایر بخش‌های نظام اجتماعی عراق متناسب با ساختار سیاسی - حقوقی و نظام کارگزاری آن تغییر نکرده است می‌توان گفت نظام اجتماعی این کشور دچار بیماری عدم توازن شده است. این مقاله با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با اتکا به داده‌هایی که از طریق مصاحبه و مطالعه کتابخانه‌ای به دست آمده‌اند عدم توسعه فرهنگ سیاسی در عراق متناسب با پیشرفت این کشور در زمینه نظام‌سازی (دموکراسی و فدرالیسم) را مورد بررسی قرار داده است. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد اختلال در روند جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری سیاسی، فقدان پیش‌نیازهای نظام‌سازی دموکراتیک، عدم حاکمیت قانون، فرهنگ سیاسی مبتنی بر طایفه‌گرایی، گرایش به رهبران اقتدارگرا، گرایش‌ها و مرجعیت‌های سیاسی متفاوت، خشونت‌گرایی و عدم مدارای سیاسی، تمامیت‌خواهی، فرهنگ سیاسی قبایلی و عشایری، قومیت‌گرایی عربی (پان عربیسم) و فقدان تجربه سیاسی از جمله چالش‌های عراق جدید در حوزه فرهنگ سیاسی می‌باشند.

واژگان کلیدی

عراق، فرهنگ سیاسی، نظام اجتماعی، خرده نظام اجتماعی، توسعه نامتوازن



مقدمه

حمله آمریکا به عراق و سرنگونی رژیم صدام به تغییر ساختار قدرت در این کشور منجر شد و شیعیان پس از قرن‌ها محرومیت و انزوا به قدرت رسیدند و کنترل انحصاری قدرت از دست اقلیت اعراب سنی خارج شد. این رویداد بزرگ سرآغاز چشم‌انداز جدیدی از تحولات سیاسی در عراق و خاورمیانه محسوب می‌شود به نحوی که در پژوهش‌هایی که در یک دهه اخیر درباره عراق انجام شده است تاریخ سیاسی عراق و حتی منطقه غرب آسیا به دو مرحله عمده قبل و بعد از 2003 تقسیم شده است. سقوط رژیم بعث فرصت بسیار مناسبی را برای شیعیان عراق که بیش از 60 درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند و از زمان امپراتوری عثمانی در عراق به حاشیه رانده شده بودند به وجود آورد تا به جایگاه واقعی خود در ساختار سیاسی عراق دست یابند. قدرت‌یابی شیعیان در عراق، علاوه بر تغییر نظم سیاسی عراق که در طی مدت زمانی حدود یک قرن، روابط قدرت در این کشور را تعیین می‌کرد، نظم سیاسی منطقه غرب آسیا را نیز تغییر داد.

پس از سقوط رژیم صدام و تشکیل حکومت انتقالی در سال 2005، فضای سیاسی جدیدی در عراق به وجود آمد و در چنین شرایطی احزاب و جریان‌های سیاسی شیعه عراق وارد ساختارهای قدرت در عراق شدند و برای نخستین بار در جهان عرب، اعراب شیعه به قدرت رسیدند (The Guardian, 2007) شیعیان که در انتظار یک فرصت تاریخی برای دستیابی به قدرت و مشارکت در حکومت بودند پس از سقوط صدام به دست آمریکایی‌ها، این فرصت را مهیا دیدند و در روند سیاسی مشارکت کردند. محور اصلی شورای حکومتی که در ژوئیه 2003 توسط پل برمر حاکم نظامی آمریکا تشکیل شد را شیعیان تشکیل می‌دادند (عطوان، 1391: 198). در ادامه نیز، شیعیان در ائتلاف با کردها و با حمایت جمهوری اسلامی ایران توانستند جایگاه خود را در ساختار سیاسی جدید تثبیت کرده و به محور قدرت، سیاست و حکومت در عراق تبدیل شوند.

با وجود توفیقاتی که شیعیان عراق در حوزه نظام‌سازی سیاسی و راهیابی به



هرم قدرت به دست آوردند اما متأسفانه نتوانستند این موفقیت را در سایر حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تجربه کنند به نحوی که عراق در حال حاضر در حوزه‌های مختلف دچار معضلات و مشکلات پیچیده متعددی می‌باشد. اقتصاد تک محصولی وابسته به نفت و شکاف‌های اجتماعی عمیق و فعال بین گروه‌های قومی و مذهبی، دو مشکل اساسی در حوزه اقتصادی و اجتماعی می‌باشند که سایه آنها بر حوزه سیاسی سنگینی کرده و مشکلات فراوانی را برای دولت مرکزی عراق با محوریت شیعیان به وجود آورده است.

علی‌رغم آنکه شیعیان به لحاظ کمی، اکثریت جمعیت عراق و اکثریت جمعیت 10 استان این کشور را در اختیار دارند کیفیت جامعه شیعه بر اساس شاخص‌هایی مانند میزان سواد، جمعیت زیر خط فقر، آگاهی و تجربه سیاسی در مقایسه با اهل سنت و کردها پایین‌تر است. 5 میلیون نفر از جامعه شیعه زیر خط فقر زندگی می‌کنند و میزان بیکاری و بی‌سوادی در این جامعه بالا می‌باشد (اسلامی، 1395).

ظرفیت‌های اقتصادی عظیم بالقوه که در جنوب و در سکونت‌گاه‌های شیعیان قرار دارد از یک سو و ناتوانی دولت شیعه از بهره‌برداری از این ظرفیت‌ها به نفع شیعیان، زمینه‌های نارضایتی اجتماعی را فراهم آورده است. در واقع، شیعیان علی‌رغم ثروت خدادادی، در اوج فقر و محرومیت زندگی می‌کند. برای مثال، بر اساس قانون «پترودلار»، 5 دلار از محل فروش هر بشکه نفت استحصال شده از هر استان، باید به همان استان اختصاص یابد تا در جهت توسعه، پیشرفت و آبادانی آن استان مصرف شود. حیدرالعبادی به منظور قابل اجرا شدن این قانون، این سهم را به یک دلار کاهش داد اما به دلیل مشکلات اساسی موجود، همان یک دلار هم اختصاص داده نشد. شیعیان جنوب که منابع نفتی را متعلق به خود می‌دانند مشاهده می‌کنند نفت آنها برای اداره اقلیم کردستان و استان‌های سنی‌نشین فروخته می‌شود و هیچ چیز نصیب آنها نمی‌شود. این در حالی است

که سطح زندگی شیعیان در بصره در مقایسه با کردها در اقلیم و اهل سنت در موصل، بسیار نازل تر است.

این وضعیت باعث شده است تا صداهایی مبنی بر اقلیم شدن استان بصره بلند شود. بعد از بحران موصل، این امکان وجود دارد که بحرانی در بصره به وجود آید. از آنجا که بصره پایتخت اقتصادی عراق می باشد به وجود آمدن بحران در بصره، حاکمیت عراق را بیش از بحران موصل در معرض تهدید قرار خواهد داد. در بصره سلاح به وفور در دست مردمی قرار دارد که علی رغم دارا بودن ثروت طبیعی (منابع انرژی) در رنج و محرومیت به سر می برند. مردم جنوب می توانند با این سلاح ها و با اتکا به ساختار عشیره ای خود و با انگیزه رفع محرومیت تحمیلی، دولت مرکزی را به چالش بکشند (اسلامی، 1395).

علاوه بر حوزه اجتماعی و سیاسی، در حوزه فرهنگی نیز مشکلات فراوانی وجود دارد و این حوزه، دچار پیشرفت و تغییر متناسب با دستاوردهای به دست آمده در حوزه سیاسی نشده است. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از داده هایی که از طریق مصاحبه و مطالعه کتابخانه ای به دست آمده است به دنبال شناسایی چالش های عراق جدید در حوزه فرهنگ سیاسی می باشد.

تمهیدات نظری: نظام اجتماعی به مثابه سیستم

پارادایم کارکردگرایی ساختاری، رهیافت کلان را در بررسی پدیده های اجتماعی پیشنهاد می دهد. بر این اساس، کل نظام اجتماعی و تأثیر اجزای آن بر کل نظام و بر یکدیگر مورد مطالعه قرار می گیرد. کارکردگرایان ساختاری برای هر یک از اجزای نظام اجتماعی نقشی مثبت در تداوم عملکرد کل نظام قائلند. از نظر آنها، هر یک از اجزا در هماهنگی با سایر اجزا در خدمت کل سیستم قرار دارند و از کارکرد ویژه ای برای حفظ سیستم برخوردارند. دگرگونی در یک جزء، باعث ایجاد دگرگونی هایی در سایر اجزا خواهد شد تا نظام تعادل خود را حفظ کند.



در صورتی که تغییر در یک بخش از نظام صورت گیرد و سایر بخش‌ها هماهنگ با آن تغییر نکنند نظام از وضعیت تعادل خارج خواهد شد و در معرض دگرگونی کامل قرار خواهد گرفت (ریتزر، 1389: 122).

در یک تقسیم‌بندی کلان، نظام اجتماعی به چهار بخش یا خرده سیستم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قابل تقسیم است. این چهار حوزه به تنهایی یا به صورت توأمان در طول زمان دچار تغییر یا تحول می‌شوند. در برخی موارد، تغییر یا تحول در یک حوزه به تغییر یا تحول در سایر حوزه‌ها منجر شده و آنها را متناسب و هم‌جهت با خود در جهت مثبت یا منفی تغییر خواهد داد یا متحول خواهد کرد. به عنوان مثال، تغییر فرهنگی و ظهور گرایش‌های فکری جدید باعث تغییرات اجتماعی و سیاسی خواهد شد یا اینکه تحولات اقتصادی (رکود) بر حوزه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عمیقاً تأثیرگذار است. در مقابل ممکن است حوزه‌های مختلف نظام اجتماعی به صورت متوازن و هماهنگ با یکدیگر تغییر نکنند و یک حوزه نسبت به سایر حوزه‌ها دچار عقب‌ماندگی شود.

• ساختار نظام اجتماعی



در اینجا تغییر و تحول مترادف یکدیگر نیستند و تفاوت اساسی بین آنها وجود دارد. در حالی که تحول عمدتاً در دوره‌ای طولانی رخ می‌دهد تغییر در دوره‌ای کوتاه و در یک جغرافیای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی

مشخص و محدود به وجود می‌آید و نتایج آن برای اشخاص قابل رویت و ملموس می‌باشد. تالکوت پارسونز دو نوع تغییر را از یکدیگر تفکیک می‌کند: تغییر تعادلی و تغییر ساختی. در تغییر تعادلی بدون آنکه کل نظام اجتماعی دچار تغییر شود، در یک خرده نظام، نظم جدیدی جایگزین نظم پیشین می‌شود. اما در تغییر ساختی، کل سیستم دچار دگرگونی عمیق شده و ساختارها و کارگزارها دچار تغییر اساسی می‌شوند (روشه، 1381: 27-26).

عدم هم‌تغییری حوزه‌های مختلف نظام اجتماعی یا خرده سیستم‌ها موجب ناهماهنگی سیستمی خواهد شد به نحوی که یک خرده سیستم قادر به پاسخگویی به نیازهای خرده سیستم دیگر نمی‌باشد و بالعکس. در هر یک از خرده سیستم‌ها نیز ممکن است ناهماهنگی سیستمی به وجود آید. به عنوان مثال، هر فرهنگ به ابعاد و بخش‌های مختلفی قابل تقسیم است. در یک تقسیم‌بندی، فرهنگ به دو بخش مادی و غیرمادی تقسیم می‌شود. در تقسیم‌بندی دیگر، فرهنگ به دو بخش فرهنگ رسمی (آشکار) و غیررسمی (پنهان) قابل تقسیم است. آگ برن با مطرح کردن مفهوم «تأخر فرهنگی»¹ استدلال کرد که در روند نوسازی و گذار، هرگاه هر یک از بخش‌های مختلف فرهنگ، با نرخ متفاوتی دچار تغییر شوند، بخشی از فرهنگ از بخش دیگر عقب می‌ماند و باعث بی‌نظمی در کل سیستم خواهد شد (راینگتن و واینبرگ، 1390: 50). ممکن است عقب‌ماندگی فرهنگی در «فضا» به وجود آید به نحوی که بخش‌هایی از کشور در مقایسه با سایر بخش‌ها، در حوزه فرهنگ غیرمادی، ارزش‌ها و هنجارهای جدید را جذب نکنند یا فرهنگ مادی (تکنولوژی) با تأخیر وارد این مناطق شود. در اینجا می‌توان گفت فرهنگ به صورت متوازن توسعه پیدا نکرده است.

در سطح بالاتر، در صورتی که خرده سیستم فرهنگ متناسب با خرده سیستم‌های سیاسی و اقتصادی پیشرفت نکند و از آنها عقب بماند، می‌توان گفت



پدیده توسعه نیافتگی فرهنگی رخ داده است. اینگلهارت در مورد تأثیر فرهنگ بر نظام اجتماعی معتقد است: «هرچند فرهنگ‌ها در پاسخ به دگرگونی‌های محیط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تکنولوژیکی تغییر می‌کنند، خود نیز به محیط شکل می‌دهند. دگرگونی‌های محیط فرهنگی، انقلاب صنعتی را در غرب آسان کرد. انقلاب صنعتی جریانی از تغییرات را با خود آورد و به فرهنگ‌های مغرب زمین، شکل نوینی بخشید» (دوپویی، 1374: 92).

اختلال در روند جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری سیاسی

یکی از کارکردهای مهم آموزش و پرورش که در منظر دولت‌ها دارای درجه اهمیت بیشتری است کارکرد جامعه‌پذیری سیاسی یا پرورش سیاسی است. جامعه‌پذیری سیاسی عبارت است از فرایندی که به کسب ارزش‌های سیاسی توسط اعضای جامعه خصوصاً جوانان توسط خانواده، گروه هم‌آلان، مدرسه و وسایل ارتباط جمعی منجر می‌شود (ساروخانی، 1375: 596). پرورش سیاسی به عنوان یکی از مهم‌ترین کارکردهای نظام آموزش و پرورش به دنبال شکل دادن به رفتارهای افراد بر اساس مقتضیات اجتماعی و سیاسی است و فرایندی است که از طریق آن، افراد جهت‌گیری سیاسی اساسی خود را در محیط جامعه کسب می‌نمایند و هنجارها و ارزش‌های نظام سیاسی جامعه را جذب و درونی‌سازی می‌کنند (علاقه‌بند، 1380: 117). آموزش و پرورش رسمی از طریق پرورش سیاسی افراد جامعه، چهار کارکرد مهم سیاسی که برای حیات جامعه مهم و سرنوشت‌ساز است را به انجام می‌رساند. این کارکردها عبارتند از:

1. جامعه‌پذیری سیاسی جوانان و آشنا کردن آنها با فرهنگ سیاسی؛
2. گزینش، جذب و آموزش رهبران و کارگزاران سیاسی؛
3. ایجاد یگانگی سیاسی در جامعه؛
4. ایجاد زمینه برای تشکیل سازمان‌هایی که در جامعه نقش‌های سیاسی

ایفا می‌کنند (همان، 126).

کارکردهای نهاد آموزش و پرورش رسمی در مسیر حفظ و بقای جامعه، از یک سو بر نظام سیاسی مؤثر است و از سوی دیگر از آن تأثیر می‌پذیرد. از آنجا که آموزش و پرورش رسمی، نهادی درون نظام سیاسی می‌باشد و در بعد تأمین منابع به آن وابسته می‌باشد، طبیعی است که نظام سیاسی در تعیین اصول کلی، خط مشی و محتوای آن مداخله نماید و این مداخله با هدف حفظ وضع موجود (ساختار سیاسی موجود) صورت می‌گیرد. بنابراین بسیاری از صاحب‌نظران، نظام آموزش و پرورش رسمی را نهادی محافظه‌کار در نظر می‌گیرند که از طریق کارکرد پرورش سیاسی، ارزش‌ها، هنجارها و اصول سیاسی مورد نظر نظام سیاسی حاکم را به یک‌یک افراد جامعه منتقل و در آنها نهادینه می‌کند. حتی نظام‌های آموزش و پرورش غیرمتمرکز نیز با گنجاندن درصدی از محتوای دروس بر اساس سیاست‌ها و ارزش‌های ملی، کارکرد جامعه‌پذیری سیاسی آموزش و پرورش را تقویت می‌نمایند.

البته همیشه فرایند پرورش و جامعه‌پذیری سیاسی نقش محافظه‌کارانه‌ای ندارد و امکان دارد این فرایند به تداوم بی‌ثباتی سیاسی کمک کند. این که چه زمانی جامعه‌پذیری سیاسی به حفظ و ثبات نظام سیاسی کمک می‌کند و چه زمانی باعث ایجاد بی‌ثباتی در آن می‌شود بستگی به ماهیت نظام سیاسی و عملکرد آن دارد. اگر یک نظام سیاسی دارای ثبات و مشروعیت باشد جامعه‌پذیری سیاسی و پرورش سیاسی به تداوم این ثبات کمک می‌کند و اگر یک نظام سیاسی به لحاظ درونی و پشتوانه مردمی ضعیف و شکننده باشد، جامعه‌پذیری سیاسی باعث گسترش بی‌ثباتی در آن خواهد شد (شارع‌پور، 1387: 304). بنابراین آموزش و پرورش رسمی می‌تواند خود به عنوان منبعی بالقوه برای نارضایتی سیاسی تبدیل شود، خصوصاً زمانی که نظام سیاسی بی‌ثبات بوده و سیاست‌ها و شیوه‌های غلطی بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های اجتماعی در نظام آموزش و پرورش رسمی اجرا شود.

از آنجا که در عراق انقلاب رخ نداد و رژیم صدام از طریق مداخله خارجی



سقوط کرد، اکثر ساختارها دچار تغییر نشدند. در عراق انقلاب رخ نداد اما حتی اصلاحات هم در این جامعه ایجاد نشد. به عبارت دیگر، کارگزارانی آمدند و کارگزارانی رفتند. در این میان، ساختار آموزشی نیز دچار تغییرات اساسی یا حتی مشمول اصلاحات نشد. منابع درسی متناسب با شرایط جدید تغییر نکردند و تحول اساسی در محتوا، کارگزاران و شیوه‌ها به وجود نیامد. هنوز برای دانش‌آموزان شیعه عراقی فقه حنفی تدریس می‌شود و کماکان مطالبی علیه ایران و مطالبی مبتنی بر ناسیونالیسم عربی تدریس می‌شود. رهبران سیاسی شیعه تمام تلاش خود را صرف تأثیرگذاری بر روندهای سیاسی و امنیتی متمرکز و از سایر حوزه‌ها خصوصاً نظام آموزشی غفلت کرده‌اند. علی‌رغم آن که اکثریت جامعه عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند وزیر آموزش و پرورش این کشور یک شخصیت سنی است. در طول این سال‌ها کارگزاران سیاسی شیعه تلاش کردند پست‌ها و وزارتخانه‌های ریاستی (کشور، دفاع، خارجه) یا وزارتخانه‌های اقتصادی (مانند نفت، دارایی، آب و برق و غیره) را به دست آورند و از وزارتخانه‌های کلیدی مانند آموزش و پرورش و آموزش عالی غفلت کردند (اسلامی، 1395).

در اکثر کشورها، نخبگانی که در قالب اپوزیسیون فعالیت می‌کنند پس از قدرت‌یابی ترجیح می‌دهند در مناصب سیاسی، نظامی و امنیتی فعالیت کنند. برای مثال در سوریه، پس به قدرت رسیدن حزب بعث در سال 1963، تعداد زیادی از معلمان عضو یا هوادار حزب بعث که در آموزش و پرورش خدمت می‌کردند برای تصدی مناصب دولتی راهی وزارتخانه‌ها و نهادهای دولتی شدند و به این ترتیب، اخوانی‌ها فرصت پیدا کردند با نفوذ در مدارس، جوانان سوری را تحت تأثیر افکار خود قرار دهند و شرایط اجتماعی را برای بروز بحران‌های متعدد مانند حوادث خونین حما در سال 1982 و بحران سال 2011 فراهم کنند (زارعان، 1395: 171). این تجربه تاریخی نشان می‌دهد که نظام آموزش و پرورش رسمی تا چه میزان قادر است روندهای سیاسی - اجتماعی را تحت تأثیر

قرار دهد؛ تجربه‌ای که باید مورد توجه شیعیان عراق نیز قرار گیرد. در سال‌های پس از 2003، نظام آموزشی در عراق به عنوان نهاد اصلی در جامعه‌پذیری سیاسی کار خود را به درستی انجام نمی‌دهد. این نظام آموزشی کماکان در حال انتقال ارزش‌های مربوط به رژیم و شرایط گذشته می‌باشد. با توجه به وجود تناقض بین ارزش‌هایی که بر اساس ساختار سیاسی جدید باید به نسل جدید منتقل شود و ارزش‌هایی که نظام آموزشی به طور عملی در حال ترویج آن می‌باشد، روند بازتولید نظام سیاسی جدید با مشکلات و موانع جدی مواجه است. ساختار آموزش دینی که در حوزه‌های علمیه عراق متمرکز است نیز در سال‌های پس از 2003، برنامه‌های خود را متناسب با شرایط جدید و در جهت تقویت ساختار سیاسی تنظیم نکرده است و با اتخاذ رویکرد کلی عدم مداخله در سیاست، برای تقویت بنیان‌های قدرت سیاسی شیعه قدم مؤثری بر نداشته است.

فقدان پیش‌نیازهای نظام‌سازی دموکراتیک

در عراق، دموکراسی از نوع لیبرالی و سکولار حاکم شده است در حالی که تحقق این نوع از دموکراسی نیازمند پیش‌نیازها و زیرساخت‌هایی است که مقدمه دموکراسی محسوب می‌شوند. دموکراسی در غرب، پس از فراهم شدن یک سری زیرساخت‌ها مانند فردگرایی و سکولاریسم امکان تحقق پیدا کرد. فرید زکریا در رویکردی نقادانه به سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا معتقد است، پیش شرط تحقق دموکراسی در خاورمیانه، تحقق لیبرالیسم است. زکریا می‌گوید: «برای مردم غرب، دموکراسی به معنای دموکراسی لیبرالی است؛ یک نظام سیاسی که مشخصه آن نه تنها انتخابات آزاد و عادلانه بلکه همچنین حاکمیت قانون، جدایی قوای حکومتی و صیانت از آزادی‌های اساسی بیان، اجتماعات، دین و مالکیت است. اما این دسته از آزادی‌ها که می‌توان آن را لیبرالیسم قانون‌سالار نامید ذاتاً ارتباطی با دموکراسی ندارد و این دو، حتی در غرب همواره همراه هم نبوده‌اند» (زکریا، 1390: 14).



این در حالی است که آمریکایی‌ها سیاست «دموکراسی‌سازی از بالا» را بدون توجه به واقعیت‌های عینی جامعه عراق در پیش گرفتند. علاوه بر لیبرالیسم فرهنگی، لیبرالیسم اقتصادی نیز پیش‌نیاز دموکراسی در معنای غربی آن می‌باشد. اقتصادهای دولتی و وابسته به نفت، زمینه استبداد دولتی و دست‌اندازی دولت در سایر حوزه‌ها از جمله آزادی‌های سیاسی و فردی را فراهم می‌کند.

همچنین، در حالی که ملت‌سازی همواره بر دولت‌سازی مقدم است، در عراق پس از 2003 تلاش شده است که دولت‌سازی از طریق روند دموکراسی‌سازی، بدون عبور از مرحله ملت‌سازی صورت گیرد. در سال 1920، عراق جدید از طریق ترکیب تحمیلی و ناشیانه ایالت‌های جدا شده از امپراتوری عثمانی شکل گرفت. مصنوعی بودن مرزهای عراق باعث شد گروه‌های اجتماعی غیرهمگون در یک جغرافیای ناهمگون مجتمع شوند، جامعه‌ای که هرگز نتوانست در قالب یک ملت، ظاهر شود. ملک فیصل در سال 1933 در این رابطه گفت: «با کمال تأسف می‌گویم که در عراق، هنوز عراقی وجود ندارد، بلکه توده‌هایی از انسان‌های فاقد حساسیت نسبت به ارزش‌های ملی گرد هم آمده‌اند که هیچ آرمان میهن‌پرستانه‌ای ندارند، بلکه خود را منتسب به سنت‌های مذهبی و هویت‌های قومی می‌کنند که هیچ گونه پیوند مشترک ملی را ایجاد نمی‌کند، در نتیجه، زمینه را برای بحران‌خیزی، هرج و مرج و آمادگی مداوم و مستمر برای شورش در برابر هر حکومتی فراهم می‌سازد» (العلوی، 1390: 175).

دولت‌هایی که پس از 2003 با محوریت شیعیان روی کار آمدند نیز به دلیل مواجهه با مشکلات و بحران‌های سیاسی و امنیتی متعددی که یکی پس از دیگری به وجود آمدند نتوانستند ارزش‌های دموکراتیک را در روند جامعه‌پذیری از طریق نهادهایی مانند خانواده، آموزش و پرورش، آموزش عالی، رسانه‌ها، گروه‌های مرجع و غیره انتقال دهند. البته باید خاطر نشان کرد این اهتمام هم در آنها وجود نداشته است (افشون، 1395).



عدم حاکمیت قانون

عدم حاکمیت قانون، یکی دیگر از مشکلات زیرساختی دموکراسی‌سازی در عراق است. در تاریخ سیاسی عراق، قانون و قانون‌گرایی هرگز از جایگاه شایسته‌ای برخوردار نبوده است و حکومت‌های متعددی که یکی پس از دیگری روی کار آمدند به قانون و الزامات آن پایبند نبودند. در دوره عثمانی، حاکمان ولایات هر یک بنا به نظر و رأی خود و بر اساس منافع شخصی‌شان عمل می‌کردند و اولین قانون اساسی در دوره عثمانی در سال 1908 میلادی تدوین شد. در واقع، مردم عراق دوران بسیار کوتاهی از قانون‌گذاری را تجربه کرده‌اند. قانون اساسی که در دوران پادشاهی در سال 1925 تصویب شد نیز قانونی طایفه‌گرایانه بود که برخی از گروه‌ها را بر برخی دیگر، مرجح دانسته بود. از این رو، این قانون اساسی نیز نتوانست پشتوانه اجرایی لازم را نزد آحاد مردم به دست آورد.

در دوران جمهوری نیز قانون و قانون‌گرایی امری مهجور بود و دولت‌های کودتایی و استبدادی هرگز به قانون و الزامات آن متعهد نبودند. در دوران صدام، تمام حکومت در دولت و تمام دولت در شخص رئیس‌جمهور خلاصه می‌شد. صدام در یکی از سخنرانی‌های خود تأکید کرده بود: «من قانون هستم، من قانون را می‌نویسم و می‌آفرینم» (الهاشمی، 1391: 60). این روحیه قانون‌گریزی صدام باعث کشتار و غارت گسترده در عراق و در سطح منطقه شد به گونه‌ای که صدام جنگ 8 ساله‌ای را علیه همسایه شرقی خود آغاز کرد که به کشته شدن بیش از یک میلیون نفر از مردم دو کشور شد. تجاوز به کویت و کشتار شیعیان و کردها در سرکوب انتفاضه شعبانیه و عملیات انفال نمونه‌ای از اقدامات غیرقانونی صدام در دوران زمامداری‌اش می‌باشد.

ساختار قبایلی و عشایری عراق و رسوم و سنن حاکم بر چنین جامعه‌ای، در بسیاری از موارد به مثابه مانعی در مقابل اجرای قانون عمل می‌کند. از آنجا که قبایل و عشایر به مثابه نیروهای گریز از مرکز، خواستار حدی از آزادی عمل در



حوزه نفوذ اجتماعی و اقتصادی خود هستند قوانین مدنی معمولاً نادیده گرفته می‌شود و شیوخ عشیره مجری قوانین عرفی و سنتی هستند (اسلامی، 1395). از سوی دیگر، اتکای 98 درصدی اقتصاد عراق به نفت و منابع سرشار ناشی از فروش آن، دولت را از ملت بی‌نیاز نموده است و در چنین شرایطی، دولت‌ها سیاست‌های خود را بدون آن که بخواهند به ملت پاسخگو باشند اجرا می‌کنند. بنابراین می‌توان گفت اقتصاد نفتی زمینه‌گریز از قانون را در دولتمردان عراق ایجاد کرده است (الهاشمی، 1391: 62).

فرهنگ سیاسی مبتنی بر طایفه‌گرایی

تحولات سیاسی عراق در قرن بیستم، جامعه این کشور را به دو بخش تقسیم کرده است: یک اقلیت کوچک حاکم و یک اکثریت بزرگ محکوم. این وضعیت، فرهنگ سیاسی ویژه‌ای را برای هر یک از این گروه‌ها پدید آورده است. به عبارت دیگر، هر یک از گروه‌های قومی و مذهبی عراق، بر اساس موقعیتی که در هرم قدرت داشتند، واجد فرهنگ سیاسی خاصی شده‌اند (همان، 13).

اهل سنت عراق، به دلیل آن که از سال 1920 تا 2003 قدرت را به طور انحصاری در دست داشتند، فرهنگ سیاسی آنها بر اساس قدرت‌طلبی و سلطه‌جویی پرورش پیدا کرد و این برداشت در آنها تقویت شده است که حکومت کردن حق مسلم آنهاست. اهل سنت عراق، خود را امتداد جهان عرب در عراق می‌دانند از این رو، با «ایرانی» و «صفوی» نامیدن شیعیان، حق حاکمیت آنها را در یک کشور عربی نادیده می‌گیرند. «حارث الضاری» از رهبران اهل سنت در این رابطه می‌گوید: «اهل سنت اکثریت جهان عرب را تشکیل می‌دهند و باید پست‌های اصلی حکومت عراق به آنها داده شود زیرا عراق عربی است و اهل سنت، امتداد جهان عرب در عراق هستند» (الضاری، 2005).

اهل سنت با حذف شیعیان، کردها، ترکمن‌ها و سایر گروه‌های قومی و مذهبی

از قدرت، معتقدند تنها گروهی که حق حاکمیت بر عراق را دارد عرب سنی است. طایفه‌گرایی در فرهنگ سیاسی اهل سنت نهادینه شده است به نحوی که آنها خود را موظف به حمایت از حاکم سنی می‌دانند حتی اگر این حاکم، فاقد صلاحیت و مشروعیت باشد (العلوی، 1390: 53). این وضعیت باعث شده است اهل سنت عراق نتواند مناسبات خود را با سایر گروه‌های قومی و مذهبی در عراق تنظیم کند. از سوی دیگر، کردها با اتکا به هویت قومی خود مطالبه تاریخی‌شان مبنی بر انفصال از عراق و تشکیل یک کشور کردی را تکرار می‌کنند. در فرهنگ سیاسی کردها، هویت ملی (عراقی) از جایگاه مناسبی برخوردار نیست و هویت قومی (کردی) بر همه چیز سایه انداخته است.

شیعیان عراق در مقایسه با سایر گروه‌های قومی و مذهبی این کشور به دلیل آن که اولاً به لحاظ جمعیتی در اکثریت هستند و ثانیاً جمعیت‌شان از یک اکثریت عرب و اقلیت‌های قومی مختلفی مانند ترکمن‌ها و کردهای فیلی تشکیل شده است از سطح همزیستی بالایی با سایر گروه‌های قومی و مذهبی برخوردار می‌باشند.

گرایش به رهبران اقتدار گرا

در طول حاکمیت حزب بعث و صدام، ارزش‌های سیاسی خاصی در جامعه عراق پرورانده شد. این ارزش‌ها که متناسب با ساختارهای ذهنی، تاریخی و اجتماعی جامعه عراق می‌باشند نهادینه شدند و به زودی از ذهنیت عراقی‌ها زدوده نخواهند شد. علاقه به رهبران اقتدارگرا یکی از ارزش‌های به جا مانده از دوران گذشته است که با هنجارهای اجتماعی و فرهنگی جامعه عشیره‌ای عراق نیز سازگار است. از این رو، معمولاً در انتخابات، مردم به شخصیت‌های اقتدارگرا علاقه بیشتری نشان می‌دهند.

اعراب سنی در عراق و در سایر کشورهای عربی، هرگز تجربه حکومت‌های مبتنی بر خواست و اراده مردم را نداشته و ندارند. آنها پس از اعتیاد به چنین



حکومت‌هایی، به حاکمان مستبد و توتالیتر تمایل پیدا کرده‌اند. علاقه به رهبران مستبد و حکومت‌های تک‌ساخت در ساختار قبیله‌ای و عشیره‌ای جوامع عرب نیز ریشه دارد. در واقع، ساختار رهبری متمرکز فردی که در میان قبایل و عشایر عرب وجود دارد در ساختار سیاسی کلان نیز بازتولید شده است (اسلامی، 1395).

گرایش‌ها و مرجعیت‌های سیاسی متفاوت

گرایش به احزاب و جریان‌های سیاسی لائیک، یکی دیگر از ویژگی‌های فرهنگ سیاسی اعراب سنی می‌باشد. جریان‌های اسلام‌گرای سنی مانند آنچه که در سایر کشورهای عربی مانند مصر، تونس و سوریه ظهور کرده‌اند، در عراق امکانی برای ظهور نیافته‌اند (الهاشمی، 1391: 19 - 15). در اقلیت بودن اعراب سنی عراق، آنها را متقاعد کرده است که اتخاذ شعارها و گفتمان‌های اسلامی در اداره حکومت، در حالی که اکثریت جمعیت کشور را شیعیان تشکیل می‌دهند به ضرر آنها تمام خواهد شد. از این رو، اهل سنت عرب در عراق در قرن بیستم تلاش کرد با تکیه بر شعارها و آرمان‌های ملی و قومی سایر گروه‌های قومی و مذهبی را مدیریت و کنترل نماید.

همچنین از آنجا که اهل سنت عرب و کرد در عراق، به لحاظ جمعیتی در اقلیت قرار دارند، همواره تلاش کرده‌اند این ضعف اساسی را با اتکا به قدرت‌های خارجی برطرف کنند. اتکای اقلیت‌ها به قدرت‌های خارجی یکی از شیوه‌های ایجاد موازنه با گروه اکثریت در داخل می‌باشد. قدرت‌های خارجی نیز معمولاً با سرمایه‌گذاری بر روی اقلیت‌ها، تلاش می‌کنند منافع خود را تأمین کنند (افشون، 1395).

در مقایسه با اهل سنت عرب و کرد، حرکت سیاسی شیعیان در قرن بیستم عمدتاً حرکتی با رویکرد دینی بوده است و رهبران مذهبی شیعه جهت کلی حرکت را معین کرده‌اند. رهبری علمای شیعه در سه دوره تاریخی قابل تمایز



است: مقابله به اشغالگران انگلیسی در اوایل قرن بیستم، مقابله با اندیشه‌های الحادی ناشی از گسترش کمونیسم در میانه قرن بیستم و مقابله با دیکتاتوری صدام در اواخر قرن بیستم (انصاری، 1395).

خشونت‌گرایی و عدم مدارای سیاسی

اکثر گروه‌های عرب عراقی، کنشی بدوی دارند که ریشه در ساختار قبیله‌ای و عشیره‌ای آنها دارد. ساختار قبایلی و عشایری جامعه عرب در عراق، فرهنگ سیاسی مردم این کشور را تحت تأثیر قرار داده است. از آنجا که تا پیش از سال 2003، قدرت به طور انحصاری در اختیار اهل سنت قرار داشته است و شیعیان تقریباً به طور کامل از مدار قدرت بیرون بودند می‌توان گفت اعراب سنی با ورود به ساختار قدرت مدرن، تجربیات و روحیات بدوی خود مانند خشونت و استفاده از زور را به دنیای سیاست مدرن و مدنی وارد کردند و به این ترتیب، دورانی پر از خشونت و سرکوب را رقم زدند (مارتر، 1997: 145). در مقابل این نقطه نظر، عده‌ای بر این باورند که فرهنگ خشونت سیاسی، از دولت به نهادهای سیاسی و سپس به جامعه عراق سرایت کرده است (الجابری، 1998: 59). در واقع، دولت به منظور حفظ خود، نهادهایی را ایجاد کرده است تا با کاربست خشونت بتوانند مخالفان را سرکوب کنند. استفاده بیش از حد از خشونت توسط نهادهای سیاسی، از یک سو فرهنگ خشونت را در جامعه پرورش داده است و از سوی دیگر، مخالفان را وادار به عکس‌العملی مشابه کرده است و به این ترتیب، چرخه‌ای از خشونت شکل گرفته است.

البته خشونت فقط به اعراب سنی محدود نمی‌شود بلکه خشونت در فرهنگ قبایلی اعراب شیعه نیز وجود دارد اما واقعیت‌های جمعیتی عراق و تلاش اعراب سنی برای نادیده گرفتن این واقعیت غیرقابل انکار، کاربرد خشونت به منظور حفظ قدرت را در اعراب سنی نهادینه کرده است. دژاردن فرهنگ خشونت در



عراق را که بر حوزه سیاست سایه انداخته چنین توصیف کرده است: «عراق، یکی از نامحبوب‌ترین کشورهای عرب است. بغداد، نخست و خاصه، پایتخت به دار آویختن‌هاست؛ شهری که در آن، به چالاکی شکنجه می‌کنند و به آسانی یکدیگر را به قتل می‌رسانند. با همه دوستی و الفتی که با برخی از عراقیان داریم، پذیریم که این شهرت تا اندازه‌ای به‌سزاست. حمام‌های خون در عراق، به شماره نمی‌آیند. هر تغییر رژیم با صدها کشته، با بازداشت‌های وسیع، با محاکمه‌های خونین، تحقق یافته است. «نجیب»، هنگامی که «فاروق» را تا عرشه سفینه‌ای که او را به تبعیدگاهش می‌برد همراهی می‌کرد، دست فاروق را بوسید [اما] وقتی «قاسم»، در روز چهاردهم ژوئیه 1958 خاندان هاشمی را که در بغداد حکومت می‌کرد، برانداخت، نمایشی از هول و هراس تحمل‌ناپذیر اجرا شد؛ «ملک فیصل» جوان، نخست‌وزیرش «نوری سعید» و نگهبانان و دوستانشان، قتل عام شدند. جنازه مقهورشدگان، در برابر جمعیتی خروشان و از خودبی‌خود، به‌وسیله اتومبیل‌ها در مرکز بغداد شرحه شرحه شد، شقه شد. ساعت‌ها و ساعت‌ها، ساکنان شهر برای تفریح با اتومبیل، با پای پیاده، از روی جنازه‌ها یا آنچه از جنازه‌ها باقی مانده بود گذشتند. ... «قاسم» سر «نوری سعید» را به ژنرال «دوگل» پیش‌کش کرد. ... سفیر فرانسه به راستی رنجی برد تا به قاسم تفهیم کند که «دوگل» نمی‌تواند چنین هدیه‌ای را بپذیرد. آنگاه، «قاسم» سر را به ناصر هدیه کرد که او هم نپذیرفت. ... این صحنه‌های وحشت در تمام تاریخ عراق تکرار شده است. «قاسم» به نوبه خود کشته شد. «عارف» قربانی یک حادثه اسرارآمیز هلی‌کوپتر شد. کمونیست‌ها اگر نه ده‌هزار ده‌هزار، [بلکه] هزار هزار کشته شدند و به کردها با ناپالم حمله شد. ... راست است که در عراق، شط خون جاری است» (دژاردن، 1357: 198 - 196).

پس از 2003، فرهنگ خشونت در ساختار سیاسی جدید نیز کم و بیش بازتولید شد. اهل سنت که به دلیل تغییر نظم سیاسی و موازنه قدرت، در حاشیه

قرار گرفته بودند و آمریکا و تا حدودی ایران را مسئول ساختاری جدید می‌دانستند اقدامات خشونت‌بار خود را آغاز کردند که اوج آن، تخریب حرم امامین عسکریین (ع) در سال 2006 بود. اقدامات خشونت‌بار اهل سنت، واکنش شیعیان را برانگیخت با این تفاوت که این بار، شیعیان در رأس حاکمیت بودند و دست‌شان برای پاسخ به اقدامات خشونت‌بار عرب‌های سنی کاملاً باز بود. به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت، خشونت را باید جزئی از فرهنگ سیاسی حاکم بر عراق در نظر گرفت. ساختار اجتماعی و جمعیتی حاکم بر عراق و گسل‌های عمیق اجتماعی نهادینه شده در آن، کاربرد خشونت برای کسب یا حفظ قدرت را اجتناب‌ناپذیر کرده است تا جایی که کردها نیز حاضرند برای به دست آوردن مناطق متنازع‌الیه در استان کرکوک و نینوا، از ابزار خشونت استفاده کنند.

چهار تن از اساتید دانشگاه‌های بغداد و مستنصریه در پژوهشی که درباره رویکردها و فعالیت‌های فکری و دینی احزاب و جریان‌های سیاسی و دینی استان الانبار طی سال‌های 2003-2014 منتشر کرده‌اند به موضوع اعتدال و افراط‌گرایی در میان مردم الانبار پرداخته و معتقدند «میان‌روی» نه یک «صفت ذاتی» بلکه «نقابی» است که رویکرد واقعی حکومت سنی‌ها را در زمان تسلط بر سایر مذاهب پنهان می‌کند. چنانچه «همزیستی مسالمت‌آمیز» تنها «شعاری» است که در زمان حذف کامل شیعیان از نقش‌آفرینی در صحنه سیاسی - اجتماعی عراق و محرومیت آنان از اعلام هویت مذهبی کاربرد دارد. این پژوهش شاهد ادعای خود را تغییر شعارهای مسالمت‌آمیز سنی‌ها به موضع‌گیری‌های تند، متناسب با تغییر معادلات سیاسی عراق بعد از 2003 می‌داند که عدم تحمل برگزاری ساده مراسم مذهبی شیعیان از نشانه‌های آشکار آن می‌باشد (السعیدی، 2014: 40).

تمامیت خواهی

«محمد صادق الهاشمی» در کتاب «اهل سنت عراق» به توصیف و دسته‌بندی



فرهنگ سیاسی اهل سنت پرداخته است. این پژوهشگر عراقی بر پایه روند تاریخی عملکرد اهل سنت عراق، ویژگی بارز و برجسته آنان را تمامیت‌خواهی معرفی می‌کند. بر این اساس، «هاشمی» معتقد است گرایشات قومی - مذهبی در بین نخبگان سیاسی - فرهنگی اهل سنت عراق، یک اصل و اساس محسوب می‌شود که به طور حتم چنین حدی از فرقه‌گرایی در عوام موجود نیست. اما در بحران‌ها و سردرگمی‌های سیاسی، وضعیت متفاوت خواهد بود و این عنصر، به عنوان ویژگی مشترک در بین نخبگان و مردم کوچه و بازار دیده می‌شود. «هاشمی» همچنین اعتقاد دارد که اهل سنت عراق در طول قرن‌ها قادر به خارج کردن رفتار سیاسی - فرهنگی خود از گرایش‌های مذهبی - قومی نبوده‌اند و بر همین اساس سرشار از روحیه برتری‌جویی قومی - مذهبی هستند. بدیهی است از آنجاکه ابزار اعمال برتری و ارضای انگیزه روانی برتری‌جویی در اختیار داشتن قدرت و حاکمیت است اهل سنت عراق به‌طور جدی درصدد دستیابی به قدرت می‌باشند (الهاشمی، 2013: 85).

«احمد کاتب» پژوهش‌گر دیگری است که معتقد است سنی‌ها با وارد کردن عنصر مذهب به مناسبات‌شان، از آن به عنوان عامل مشروعیت‌بخش برای سلب حقوق دیگران خصوصاً در دست‌یابی به قدرت استفاده می‌کنند. نگاه مذهبی حاکم بر اهل سنت عراق به‌طور مستقیم بر دیدگاه آنان در مورد حکام غیرسنی نیز تاثیر گذار است. چنانچه بر اساس آن، اطاعت از حاکم، زمانی واجب است که سنی باشد (الکاتب و عماره، 2007: 133). «محمد صادق هاشمی» در این رابطه معتقد است عقلای سیاسی سنی در عراق به حکومت رو نمی‌کنند مگر آنکه تمامیت آن را به شکل توتالیترگونه در قبضه خود داشته باشند. همچنین آنان «حکومت را میسر نمی‌دانند مگر آنکه براساس دیکتاتوری بنا شده باشد که یک شرط برای بازسازی حکومت محسوب می‌شود» (الهاشمی، 2013: 87).

با استناد به آراء این دو پژوهشگر درباره رفتار تمامیت‌خواه اهل سنت می‌توان

گفت اساساً دولت‌سازی¹ در عراق به مفهوم تلاش خارجی برای جایگزینی هویت «ملی - مدنی» به جای هویت «قومی - دینی» بود که اجرای آن در عراق به مفهوم برهم زدن قواعد چند صد ساله مبتنی بر فرهنگ تمامیت‌خواهی اهل سنت بود (مؤدب، 1389). فرایند دولت - ملت‌سازی، صرفاً مشکلی به نام عراق ساختگی ایجاد کرده است که ناشی از تعارض ترکیب ملی‌گرایی با ایدئولوژی‌های مختلف در این کشور می‌باشد (غریاق زندی، 1390: 112)؛ یعنی اکثریت شیعیانی که به تازگی تجربه خروج از سایه توتالیتاریسم تاریخی اهل سنت را تجربه می‌کردند و سنی‌هایی که برای بازگشت به دوران طلایی پیشین، بدون ایجاد هرگونه تغییر در دکترین تمامیت‌خواه خود صرفاً تاکتیک جدیدی برای سلطه را مورد آزمون قرار داده بودند. آن‌ها با استفاده از الگوی جدید، قصد احیاء قدرت از دست رفته و بازگشت به راس هرم قدرت داشتند.

فرهنگ سیاسی قبایلی و عشایری

یکی از مشخصه‌های فرهنگ سیاسی در عراق، اتکای آن به ساختار قبایله‌ای و عشیره‌ای می‌باشد. جامعه عراق و به ویژه مناطق روستایی آن، ساختار قبایله‌ای دارند. این ساختار که در طول قرن‌ها ادامه یافته است، کماکان یکی از ویژگی‌های عراق محسوب می‌شود. نظام‌های قبایله‌ای و قواعد مترتب بر آن، در مناطق دور افتاده روستایی، خصوصاً در مناطق شمال غربی و هورهای جنوب، کلیه امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را تحت تأثیر خود قرار داده است. شرایط ناپایدار

1. دولت - ملت‌سازی اصطلاحی در تئوری دولت است که شامل دو رهیافت اصلی می‌شود. نخست آنکه دولت - ملت‌سازی به اعتقاد برخی از نظریه‌پردازان، به اقدامات تحت رهبری نیروهای خارجی گفته می‌شود که تلاش می‌کنند نهادهای ضعیف یا دولت‌های ورشکسته را از نو بنا کنند. این عمل یا توسط یک کشور خارجی صورت می‌گیرد و یا ناشی از دخالت سازمان ملل می‌باشد. نوع دیگر دولت - ملت‌سازی مربوط به نظریه‌ای است که طی موافقتنامه‌ای کشورهای ثروتمند و توسعه‌یافته تعهد می‌کنند دولت‌های ضعیف را در اصلاح امور یاری رسانند. این گونه اقدامات معمولاً در زمینه همکاری اقتصادی و توسعه روی می‌دهد. این نظریه اعتقاد دارد که کشورها نمی‌توانند خارج از مرزهای خود اقدام به دولت‌سازی کنند بلکه آنها فقط می‌توانند از چنین فرایندی حمایت کنند و یا اینکه جلوی آن را بگیرند (Cordesman, 2006: 2 - 3).



سیاسی و امنیتی در طول تاریخ، قدرت و انسجام قبایل عراقی را تا حد زیادی افزایش داده است. اقتدار قبایل و عشایر عراق یکی از عوامل اصلی کاهش اقتدار و مشروعیت حکومت مرکزی عراق بوده است (عزتی، 1381: 31).

در کشورهایی که دارای شبکه‌های گسترده‌ای از نظام قبایلی و عشایری هستند، هر یک از قبایل و عشایر تلاش می‌کند با حمایت از حکومت مرکزی، میزان معینی از قدرت و مشروعیت را در حوزه نفوذ خود به دست آورد. از این رو، نظام‌های سیاسی در عراق همواره مستظهر به حمایت عشایر و قبایل سنی بوده‌اند. علی‌رغم آنکه شیعیان نیز دارای ساختار اجتماعی مشابهی می‌باشند، اتکای آنها بیشتر به مراجع تقلید و رهبران مذهبی بوده است. در واقع، رؤسای قبایل و عشایر شیعه، تلاش می‌کردند مشروعیت خود را از شخصیت‌ها و نهادهای مذهبی دریافت کنند (اسلامی، 1395).

اکثر جمعیت عراق، خود را به نظام قبیله‌ای این کشور مرتبط می‌دانند. بر اساس تحقیقات انجام شده، بیش از یک‌سوم جمعیت عراق، نوعی وفاداری و تعهد مستقیم نسبت به رهبران قبایل دارند. در حال حاضر، اکثر مردم عراق اعم از کرد و عرب، کماکان رسوم و سنت‌های قبیله‌ای خود را حفظ کرده‌اند و وفاداری به خانواده، عشیره و قبیله از جایگاه خاصی نزد مردم این کشور برخوردار است (قزوینی حائری، 1386: 40). در عراق حدود 150 قبیله بزرگ وجود دارد که تعداد طوایف وابسته به این قبایل حدود 2000 طایفه برآورد شده است. از میان این 150 قبیله، 30 تا 35 قبیله بزرگ نقش مهمی در عرصه سیاسی در سطح ملی و محلی ایفا می‌کنند (احمدی، 1384: 72). دست‌کم 25 درصد از مردم عراق عضو یکی از 150 عشیره موجود در کشورند. جامعه عراق همچنان جامعه‌ای فئودالی باقی مانده است و هنوز مردم هویت خود را به یک قبیله و عشیره خاص منتسب می‌کنند (محقق و عالی، 1388: 103).

بسیاری از روستائیان هنوز دلبستگی عمیقی به خاک و زمین دارند و خاک و

زمین در سرتاسر خاورمیانه، ستون فقرات ساختار اجتماعی کشورها بوده است. جامعهٔ قبیله‌ای، تأثیرات زیادی با خود به همراه دارد: افراد عشیره مورد حمایت‌اند و در عین حال در محدودیت قرار می‌گیرند؛ این مسئله به ویژه برای زنان و کودکان مصداق دارد. زنان به خانواده تعلق دارند و حق انتخابی برای آیندهٔ آنها متصور نیست. انتخاب شغل، همسر و بسیاری چیزهای دیگر به اختیار آنها نیست و تأیید خانواده تعیین‌کننده است. اگر کسی از ساختار اجتماعی موجود منحرف شود، به شدت تنبیه خواهد شد. در مجموع، یک نظام پدرسالاری محض در این قبایل حاکم است که به سطح دولت و حکومت نیز تعمیم یافته است. دولت مرکزی نیز حمایت قبایل و عشایر را از طریق واگذاری برخی اختیارات به دست می‌آورد. بر این اساس، قبایل و عشایر اجازه می‌یابند قوانین کیفری و جزایی خاص خود را داشته باشند (موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، 1392: 39).

ساختار قبیله‌ای در عراق به دلیل کسب وفاداری تعداد قابل توجهی از مردم عراق، رقیب قدرتمندی برای دولت مرکزی این کشور محسوب می‌شود. توانایی قبایل عراقی باعث شده است که دولت‌ها در بسیاری از موارد امنیت سکونت‌گاه‌های قبایل را به خود آنها واگذار کنند و با کمک‌های مالی و تأمین سلاح آنان را در این زمینه توانمند کنند. این اقدام، ویژگی گریز از مرکز قبایل را تشدید کرده است (نامی و محمدپور، 1387: 318). با این حال، «مار» معتقد است تنها نیرویی که تا حدی توانسته نظام قبیله‌ای عراق را تحت تأثیر خود قرار دهد، نیروی سیاسی و اقتصادی موجود در شهرها می‌باشد (مار، 1380: 35).

ساختار عشایر و قبایلی عراق دارای چند ویژگی مهم است:

- توان بسیج مردمی را دارد؛
- دارای قدرت نظامی است؛
- می‌تواند قدرت دولت مرکزی را به چالش بکشد؛
- توانایی اتحادسازی دارد به نحوی که یک عشیره می‌تواند سایر عشیره‌ها را



با خود همراه کند (اسلامی، 1395).

عشیره‌ای بودن جامعه عراق، نه از لحاظ سبک زندگی اقتصادی، بلکه به لحاظ ساختار روابط اجتماعی می‌باشد. علی‌رغم آن که عشیره‌گرایی و میراث‌عشایری در سال‌های اخیر بر اثر توسعه شهرها و گسترش آموزش و فرهنگ در روستاها از رونق افتاده اما کماکان بافت عشیره‌ای و نقش‌آفرینی عشایر در عرصه فرهنگی و اجتماعی عراق در دوره پس از صدام نیز همچنان تداوم یافته است. عدم وقوع تحولات اجتماعی درون‌زا در عراق، باعث تداوم ساختار قبیله‌ای و عشیره‌ای در این کشور شده و در نتیجه آن، جامعه مدنی به وجود نیامده است.

ساختار عشایری قادر به بسیج اجتماعی می‌باشد و شیوخ عشایر و رؤسای قبایل می‌توانند با اتکا به نفوذی که در جامعه قبایلی و عشایری دارند، در زمان تهدید یا برای ایجاد فرصت، نیروهای اجتماعی را به میدان بیاورند. همچنین، رؤسا و شیوخ عشایر می‌توانند در زمان انتخابات، آراء انتخاباتی را مدیریت کنند. با این حال، علی‌رغم آن که جامعه عراق یک جامعه عشیره‌ای است و اغلب افراد جامعه، هویت خود را در یک عشیره خاص جستجو می‌کنند، در طول سال‌های پس از 2003، رؤسای عشایر شیعه نتوانستند در قالب نسل جدیدی از رهبران و نخبگان سیاسی جایگاه خود را در ساختار سیاسی نوین تثبیت کنند. اگرچه رهبران عشایر در قالب تشکل‌های غیردولتی مانند مجلس عشایری فعالیت می‌کنند اما این نهادها وزن و تأثیرگذاری چندانی ندارند (اسلامی، 1395).

در فرایند دموکراسی، ساختار عشایری و قبایلی می‌تواند با حمایت از یک جریان و روی‌گردانی از یک جریان دیگر، معادلات قدرت را تغییر دهد. از این رو، ساختار عشایری و توافق با نخبگان عشایری و افراد ذی‌نفوذ در این شبکه گسترده اجتماعی، همواره مورد توجه رهبران احزاب و جریان‌های سیاسی و حتی کنشگران خارجی بوده است. توانایی شیوخ و سران عشایر در بسیج

اجتماعی در کنار فرهنگ سیاسی متابعتی حاکم بر عراق، می‌تواند در شرایط خاص، معادلات قدرت را تغییر دهد.

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه کرد آن است که ائتلاف‌های سیاسی مبتنی بر طایفه‌گرایی، خود را بر ساختار عشیره‌ای تحمیل کرده است. برخی عشایر عراق به لحاظ مذهبی مختلط هستند. برای مثال، عشیره «جبور» هم شیعه دارد و هم سنی. اما طایفه‌گرایی حاکم بر مناسبات سیاسی - اجتماعی عراق، پیوند میان بخش شیعه و سنی این عشیره را قطع کرده است به نحوی که شیعیان عشیره جبور از ائتلاف‌های شیعه و اهل سنت این عشیره از ائتلاف‌های سنی حمایت می‌کنند. همچنین برخی از عشیره‌ها و قبیله‌ها دارای امتدادهایی در چند کشور منطقه هستند. مثلاً عشیره «شِمَر» در عراق، سوریه و عربستان سکونت دارند اما تحت تأثیر رقابت‌های منطقه‌ای، پیوند بین آنها قطع شده است و علی‌رغم پیوندهای خونی، تاریخی و فرهنگی قوی که با هم دارند، از خط سیاسی واحدی پیروی نمی‌کنند (اسلامی، 1395).

به نظر می‌رسد ساختارهای اجتماعی عراق اجازه دموکراسی‌سازی و حاکمیت فرهنگ دموکراسی در این کشور را نمی‌دهد. فرهنگ‌های سیاسی به طور عمومی به دو دسته فرهنگ تبعی و فرهنگ مشارکتی تقسیم می‌شوند. فرهنگ سیاسی در عراق، متأثر از ساختار اجتماعی این کشور (عشیره‌ای و قبیله‌ای) از نوع فرهنگ تبعی است. جامعه شیعیان بدوی‌تر از جامعه اهل سنت و کردها می‌باشد و به این ترتیب، فرهنگ سیاسی تبعی یا متابعتی در آنها برجسته‌تر است (همان).

قومیت‌گرایی عربی (پان عربیسم)

در طول تاریخ، جامعه اهل سنت برای استخفاف شیعیان همواره ادعا می‌کردند شیعیان عراق، از قوم عرب نبوده و فارس (مجوس) هستند. اهل سنت برای این ادعا دلیل خاصی داشتند و آن هم دور کردن شیعیان از هرم قدرت بود. بر خلاف



اتهاماتی که به شیعیان عراق در مورد وابستگی آنها به ایران وارد می‌شود رهبران سیاسی و مذهبی شیعه در عراق، همواره خود را در چارچوب ملی‌گرایی عراقی تعریف کرده‌اند و از یکپارچگی عراق حمایت کرده‌اند. در این راستا، مطالبه شیعیان در مورد حاکم، نه یک حاکم شیعه، بلکه یک حاکم عادل بوده است. آیت‌الله سیدمحسن حکیم در دیدار با «طاهر یحیی» نخست‌وزیر «عبدالسلام عارف» اظهار داشتند: «خواسته شیعیان عراق، وجود یک حاکم شیعی نیست بلکه آنها یک حاکم عادل می‌خواهند، چه شیعه باشد چه سنی. ... وظیفه دولت این است که همه اقشار ملت را بدون تفرقه و تبعیض نژادی یا مذهبی مورد توجه قرار دهد، اما متأسفانه اکنون می‌بینیم که فاصله بین شیعیان و دولت زیاد شده است. ... هر آن چه من می‌گویم به صلاح ملت، صرف‌نظر از اختلافات مذهبی و قومی آنهاست. برای من هیچ تفاوتی بین عرب و کرد و ترک نیست، همه آنها برادران و فرزندان من هستند» (الهاشمی، 1391: 22).

پس از 2003 و با آغاز روند قدرت‌یابی شیعیان، اوضاع به نفع شیعیان تغییر پیدا کرد و تا حدی از حجم این اتهامات کاسته شد. شیعیان در طول تاریخ نشان داده‌اند بر روی هویت عربی خود تعصب دارند. صدام با سوءاستفاده از این تعصب قومی و با عوام‌فریبی توانست برخی از شیعیان عراقی را در جنگ تحمیلی علیه ایران به کار گیرد (نیک‌منش، 1395).

به طور معمول، یک شیعه بیش از هر چیز خود را یک عرب و شهروند یک کشور عربی به نام عراق می‌داند. سنی‌ها نیز بر هویت عربی خود تأکید زیادی دارند. اتکاء شیعیان به هویت عربی خود، نقطه مثبتی برای آنها محسوب می‌شود. اتکاء آن‌ها به این هویت، ارتباط و تعامل آنها با جهان عرب را ممکن کرده و فشارهای سیاسی کشورهای عربی را کاهش داده است. شیعیان با تکیه بر هویت عربی، می‌توانند در جهان عرب نقش‌آفرینی کنند (افشون، 1395).

بر خلاف شیعیان، کردهای فیلو و ترکمن‌های شیعه، از یک سو به دلیل

کم بودن جمعیت و از سوی دیگر به دلیل عدم پذیرش از جانب سایر گروه‌های قومی با مشکلات اساسی روبه‌رو هستند. کردهای فیلی که شیعه هستند از سوی کردها، کرد شناخته نمی‌شوند چون شیعه هستند و شیعیان نیز روی خوشی به آنها نشان نمی‌دهند. ترکمن‌های شیعه نیز کم و بیش با چنین مشکلی رو به رو هستند. این وضعیت باعث شده است کردهای فیلی و ترکمن‌های شیعه، در کنش سیاسی خود به صورت، ژله‌ای عمل کنند و در روابط سیاسی، هر بار به سمت جریان قومی یا مذهبی خاصی که منافع آنها را تأمین می‌کند متمایل شوند (نوریان، 1395).

کماکان گرایش‌ها و فرهنگ پان‌عربی در میان شیعیان عراق به عنوان میراث دوره‌های گذشته رواج دارد. فرهنگ عرب‌گرایی گاهی در قالب گرایش‌ات ضد ایرانی بروز می‌کند. از این منظر، هویت عربی شیعیان عراق به عنوان متغیری سلبی در همگرایی شیعیان عرب و غیرعرب عمل می‌کند و موجب شکاف قومی عرب - فارس می‌باشد؛ شکافی که همواره در تاریخ روابط ایران و عراق مشکل ساز بوده است. رژیم صدام با تقویت گرایش‌های پان‌عربی، تلاش می‌کرد نوعی انسجام داخلی در مقابل همسایه قدرتمند خود؛ ایران به وجود آورد. اگرچه پس از سقوط صدام و با افول گرایش‌های پان‌عربی و تقویت عنصر مذهب، شکاف قومی عرب - فارس کاهش یافت اما کماکان بسیاری از ذهنیت‌های پان‌عربی دوره بعث در شیعیان عرب تداوم دارد و اصلاح این ذهنیت‌ها نیازمند زمان است (مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، 1392: 36).

فقدان تجربه سیاسی

بر خلاف اهل سنت و حتی کردها، آگاهی سیاسی شیعیان عراق با تأخیر نمودار شد و آنها تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نتوانستند تحرک سیاسی قابل توجهی داشته باشند. سیاست سرکوب و مشت آهنین حاکمان سنی را باید



یکی از دلایل رکود و انزوای سیاسی شیعیان عراق در نظر گرفت. در حالی که علمای شیعه سردمدار مبارزه با اشغال‌گران انگلیسی در آغاز قرن بیستم بودند، پس از تشکیل پادشاهی عراق، دولت پادشاهی به ریاست «عبدالمحسن سعدون» رهبران انقلاب مانند آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی و شیخ حسین خالصی را تبعید کرد و با اشاره انگلستان، شیعیان از هرم قدرت حذف شدند یا نقش بسیار ناچیزی به آنها سپرده شد.

شیعیان در مقایسه با اهل سنت و کردها از سطح آگاهی و تجربه سیاسی نازل‌تری برخوردارند. اهل سنت عراق به دلیل سال‌ها حاکمیت بر این کشور، دارای یک تجربه مدیریتی ارزشمند بودند و طبقه ممتازی از نخبگان سیاسی مجرب را تشکیل می‌دادند. پس از 2003، این طبقه از یک سو به دلیل روند بعثی‌زدایی و حذف کارگزاران سابق از ساختارهای موجود و از سوی دیگر به دلیل مقاومت آگاهانه‌ای که در آنها در مخالفت با ساختارها و روندهای سیاسی موجود شکل گرفت به حاشیه رانده شدند. کردها نیز از سال 1991 تا 2003، یک تجربه مدیریتی 12 ساله در زمینه اداره منطقه خودگردان کردی بر اساس مدل پارلمانی که در مدار 36 درجه شمالی شکل گرفته بود را داشتند. تنها گروهی که تجربه مدیریتی نداشت، شیعیان بودند که از یک سو از مناصب مهم و سرنوشت‌ساز رانده شده بودند و از سوی دیگر، نخبگان آنها به عنوان اپوزیسیون خارج از رژیم، در کشورهای دیگر ساکن بودند و با شرایط عینی عراق آشنایی نداشتند (فشون، 1395).

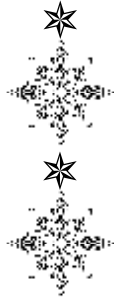
از آنجا که گروه‌های شیعه در دوران صدام، در قالب اپوزیسیون خارج از نظام ایفای نقش می‌کردند و رژیم صدام، اجازه راهیابی شیعیان به سطوح بالای قدرت سیاسی را نمی‌داد، شیعیان تجربه سیاسی، مدیریتی و اجرایی زیادی پیدا نکردند. این فقدان تجربه در نحوه مدیریت کشور در دوره حاضر بازتاب پیدا کرد و سطح بالایی از ناکارآمدی را به دنبال داشت. رهبران شیعه نتوانستند نگاه

تشکیلاتی مبتنی بر منافع شیعه و منافع ملی را در خود توسعه دهند و در کنش‌های سیاسی نیز به صورت بلوغ یافته عمل نکردند.

یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های رهبران سیاسی شیعه در عراق جدید، «تبعیدی بودن» آنها می‌باشند کارگزاران سیاسی شیعه، حداقل برای یک دهه و حتی برخی برای دو تا سه دهه در خارج از این کشور زندگی کرده‌اند. رهبران امروز عراق عمدتاً کسانی هستند که در زمان رژیم بعث، یا عراق را ترک کرده بودند یا در شمال این کشور و خارج از کنترل حکومت صدام اقامت داشتند. 38 درصد کارگزاران عراق جدید تا پیش از سال 2003 در خارج از این کشور سکونت داشتند. 19 درصد از کارگزاران جدید را کردها تشکیل می‌دهند که پیش از این در اقلیم کردستان سکونت داشتند و فقط 26/8 درصد از آنها قبلاً در عراق ساکن بودند. مهم‌تر اینکه این کارگزاران جدید، سابقه مدیریت سیاسی و اجرایی نداشتند. در میان کارگزاران جدید که قبلاً در تبعید به سر می‌بردند، 62 درصد از آنها به عنوان اپوزیسیون رژیم فعالیت می‌کردند و بقیه در امور دیگری مانند تجارت فعالیت داشتند (Marr, 2006: 8). از این رو، ناکارآمدی رهبران سیاسی به دلیل سوابق کاری نامرتب، عدم تجربه سیاسی، مدیریتی و اجرایی و وابستگی به کشورهای محل تبعید از موانع عمده‌ای محسوب می‌شوند که باعث ناکارآمدی دولت و نهادهای تحت سیطره کارگزاران سیاسی جدید شده‌اند.

نتایج

شرایط تاریخی و مظلومیت شیعیان در طول تاریخ علی‌رغم برتری جمعیتی‌شان، آنها را به یک گروه مطالبه‌گر تبدیل کرده است. در کنار این مظلومیت تاریخی که چند سده استمرار داشته است، شیعیان از یک نقطه قوت دیگر؛ یعنی سابقه مبارزاتی نیز برخوردار هستند. از زمان انقلاب ثوره‌العشرین که شیعیان به رهبری علما در مقابل اشغال‌گران انگلیسی قیام کردند همواره در نقش یک اپوزیسیون سیاسی ظاهر شدند.



این وضعیت در زمان پادشاهی و جمهوری و سپس حزب بعث تداوم پیدا کرد. حتی بخش مهمی از جامعه شیعه، در سال‌های پس از 2003، در مقابل اشغال‌گران آمریکایی جنگیدند. سابقه مبارزاتی طولانی شیعه باعث شد جریان‌ها و احزاب سیاسی شیعه پس از سقوط صدام، با استناد و اتکا به این سابقه مبارزاتی، خود را به عنوان محور تشکیل ساختار جدید صاحب حق بدانند. شیعیان در ائتلاف با کردها که آنان نیز وضعیت مشابهی داشتند با اتکا به مظلومیت تاریخی و سابقه مبارزاتی خود، ساختار جدید را شکل دادند (اسلامی، 1395).

پس از سقوط صدام در سال 2003، الگوهای پیشین هویت ملی مبتنی بر ناسیونالیسم عربی رها شد و ایجاد هویت ملی با محوریت فدرالیسم و دموکراسی دنبال شد (اسدی، 1391: 120). با پایان حاکمیت حزب بعث بر عراق، فضای جدیدی در عراق به وجود آمد و شیعیان توانستند به لطف ساختار سیاسی جدیدی که بر اساس انتخابات و دموکراسی عددی شکل گرفته بود، بیشترین سهم را در ساختار قدرت به دست آورند و به بازیگران اصلی در عرصه‌های مختلف تبدیل شوند. به دنبال استقرار نظم جدید در ساحت سیاسی عراق، شرایط تا حد زیادی به نفع شیعیان عراق دگرگون شدند. شرایط جدید به وجود آمده، شیعیان عراق را که تا پیش از این به عنوان شهروندان درجه دو محسوب می‌شدند و در مورد آن‌ها سیاست‌های تبعیض آمیزی اعمال می‌شد در وضعیتی قرار داد که آن‌ها توانستند در قالب شهروندان درجه یک نقش آفرینی کنند.

نظام سیاسی عراق نه بر اساس تحولات داخلی بلکه با مداخله قدرت‌های خارجی تغییر کرد و ساختار جدید نیز بر اساس مداخله این قدرت‌ها طراحی و مستقر شد و شیعیان بر اساس این ساختار سیاسی جدید (دموکراسی مبتنی بر اراده اکثریت) به بازیگران و صحنه‌گردانان اصلی عراق تبدیل شدند. از آنجا که رژیم صدام از طریق عامل زور و مداخله خارجی ساقط شد تغییرات عمده و اساسی صرفاً در حوزه کارگزاری آن هم به صورت ناقص رخ داد و حوزه

ساختاری، به جز ساختارهای حقوقی- قانونی در حوزه سیاسی، دچار تغییر عمده‌ای نشد. در واقع، بر خلاف ایران که در پی انقلاب سال 1357، علاوه بر کارگزاران، ساختارهای خرد و کلان اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نیز تغییر کردند، در عراق، این ساختارها تا حد زیادی حفظ شدند و صرفاً کارگزاران و ساختار حقوقی- قانونی در حوزه سیاسی تغییر کردند. روند تغییر کارگزاران هم به صورت ناقص رخ داد به نحوی که روند بعثی‌زدایی و تسویه ساختارها از عناصر وفادار به صدام و رژیم سابق در میانه راه متوقف شد و برخی از عناصر بعثی مجدداً وارد نهادهای و سازمان‌های دولتی شدند.

کارگزاران سیاسی جدید که در دوران پساصدام روی کار آمدند نیز نتوانستند متناسب با شرایط جدید نقش‌آفرینی کنند. در واقع، به دلیل عدم توسعه‌یافتگی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه عراق، ساختارهای به جا مانده از دوره صدام، در یک رابطه هم‌مونیک، سلطه خود را بر کارگزاران تحمیل کرده‌اند. به این ترتیب، کنشگران اجتماعی و کارگزاران جدید توانایی بسیار محدودی در تغییر ساختارها دارند و با کنش در چارچوبی که ساختارها تعیین کرده‌اند، ساختارهای موجود را بازتولید می‌کنند. حتی اگر کنشگران اجتماعی و کارگزاران جدید بخواهند تغییراتی در ساختارها به وجود آورند ناگزیر از استفاده از ابزار زور و خشونت می‌باشند. براندازی رژیم صدام به عنوان اولین اقدام عملی در ایجاد تغییرات در حوزه ساختاری و کارگزاری توسط یک کنشگر خارجی (آمریکا) و از طریق جنگ محقق شد. قطعاً روش‌های مسالمت‌آمیز قادر به براندازی رژیم صدام نبودند. در سال‌های پس از 2003 نیز، ساختارهای باقی مانده از دوران گذشته، درجه تعیین‌کنندگی بسیار بالایی داشته‌اند به نحوی که تا حد زیادی توانسته‌اند کنش کنشگران داخلی و خارجی را محدود و مقید کنند. علاوه بر این، شیعیان عراق به دلیل سال‌ها دوری از قدرت و نهادهای سیاسی، فاقد آگاهی و تجربه سیاسی بودند. نخبگان شیعه، نخبگانی بی‌تجربه و تازه‌کار بودند



که بر اساس یک عامل غیر خوداتکا (آمریکا) به قدرت رسیدند و از پختگی سیاسی و مبارزاتی برخوردار نبودند.

مقایسه فرهنگ سیاسی گروه‌های قومی و مذهبی عراق پیش از 2003

شاخص‌ها	شیعیان	اعراب سنی	کردها
همزیستی با سایر گروه‌های قومی و مذهبی	زیاد	کم	زیاد
آگاهی و تجربه سیاسی	کم	زیاد	زیاد
حمایت از جریان‌های اسلامی	زیاد	کم	کم
حمایت از نظام سیاسی دموکراتیک	زیاد	کم	زیاد
حمایت از گفتمان ملی و وحدت عراق	زیاد	زیاد	کم
اتکا به کشورهای غربی	متوسط	زیاد	زیاد
سلطه‌گری و سلطه‌جویی نسبت به سایر گروه‌ها	کم	زیاد	کم
تجویز خشونت در کسب یا حفظ قدرت	متوسط	زیاد	متوسط

شیعیان عراق در زیر سایه سیاست‌های حزب بعث نتوانستند از توسعه‌یافتگی فکری و فرهنگی مناسب برخوردار شوند و ایستارهای ذهنی و فرهنگ سیاسی در جامعه شیعه که بتواند آنها را در مسیر تحولات استراتژیک جدید هدایت کند ضعیف است. این ضعف که ناشی از تداوم ذهنیت‌های سنتی و عربی گذشته است عرصه مناسبی را برای تأثیرگذاری‌های فکری و رسانه‌ای از سوی کنش‌گران عربی در منطقه برای هدایت روندهای عمومی شیعیان در عراق به وجود آورده است.

توسعه نامتوازن خرده‌سیستم‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در عراق، دستاوردهای این کشور در دوره پساصدام را در معرض تهدید دائمی قرار داده است. از آنجا که ساختار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عراق متناسب با ساختار سیاسی- حقوقی و کارگزاران جدید دچار تحول نشده است، ساختار سیاسی فاقد پشتوانه مطلوب و مناسب می‌باشد و بسیار شکننده است. در حال حاضر، فرهنگ سیاسی عراقی‌ها مقوم ساختار سیاسی برآمده در روند دولت‌سازی در سال‌های پس از 2003 نمی‌باشد و قادر نیست این ساختار و نظم



سیاسی برآمده از آن را به خوبی بازتولید کند. بر این اساس، کشور عراق در آینده نیز مستعد چالش‌های و بحران‌های سیاسی - امنیتی دیگری خواهد بود؛ چالش‌هایی که ممکن است مانند چالش ظهور داعش در جغرافیای سنی، هزینه‌های گزافی را بر عراق و منطقه تحمیل کند.



منابع و مآخذ

- احمدی، کوروش (1384) عراق پس از سقوط یغداد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه
- اسدی، علی‌اکبر (1391) روند دولت- ملت‌سازی در عراق جدید و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور
- اسلامی، حمیدرضا (1395) بررسی کنش بازیگران داخلی و خارجی عراق پس از 2003، مصاحبه با مؤلف
- افشون، تورج (1395) رابطه احزاب و جریان‌های اسلام‌گرای شیعه با بازیگران خارجی، مصاحبه با مؤلف
- الجابری، محمد عابد (1998) تکوین العقل العربی، بیروت: مرکز دراسات الوحده العربیه
- السعیدی، اسامه و دیگران (2014) احزاب و جریان‌های سیاسی و دینی در استان الانبار، قم: مرکز العراق للدراسات
- الضاری، حارث (2005) گفت‌وگو با شبکه العربیه، 2005/5/17
- العلوی، حسن (1390) شیعه و حکومت در عراق، ترجمه محمدنبی ابراهیمی، چ 2، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر
- الکتب، احمد و محمد عماره (2007) السنه و الشیعه: وحده الدین، خلاف السیاسه و التاریخ، بیروت: الدار العربیه للعلوم
- الهاشمی، محمدصادق (1391) اصول و تحولات فرهنگی سیاسی در عراق، ترجمه ابراهیم نداف زاده، قم: مرکز العراق للدراسات
- انصاری، حسین (1395) مرجعیت و جریان‌های اسلامی شیعه، ریشه‌ها و اندیشه‌ها، مصاحبه با مؤلف
- بیرو، آلن (1375) فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، چ 3، تهران: انتشارات کیهان
- دژاردن، تیری (1357) صد میلیون عرب، ترجمه حسین مهری، چ 2، تهران: انتشارات توس
- دوپویی، گزایوه (1374) فرهنگ و توسعه؛ از پذیرش تا ارزیابی، ترجمه فاطمه فراهانی، تهران: انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در تهران
- راینگتن، ارل و مارتین واینبرگ (1390) رویکردهای نظری هفتگانه در بررسی مسائل اجتماعی، ترجمه رحمت الله صدیق سروستانی، چ 6، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- روشه، گی (1381) تغییرات اجتماعی، چ 13، تهران: نشر نی
- ریتزر، جورج (1389) نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، چ 16، تهران: انتشارات علمی
- زارعان، احمد (1395) علویان سوریه، تهران: موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور
- زکریا، فرید (1390) آینده آزادی؛ اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی، ترجمه امیرحسین نوروزی، چ 3، تهران: طرح نو
- شارع‌پور، محمود (1387) جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، چ 6، تهران: انتشارات سمت

- عزتی، عزت‌الله (1381) تحلیلی بر ژئوپلیتیک ایران و عراق، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- عطوان، عبدالباری (1391) سازمان سری القاعده، ترجمه فرزاد شهیدی، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور
- علاقه بند، علی (1380) جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، ج 28، تهران: نشر روان
- غریاق زندی، داود (1390) چشم‌انداز عراق آینده، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- قزوینی حائری، یاسر (1386) تحولات عراق از سقوط صدام تا تصویب قانون اساسی، ریشه‌ها و تحولات، پایان‌نامه جهت اخذ کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران
- مار، فب (1380) تاریخ نوین عراق، ترجمه محمد عباسپور، مشهد: مؤسسه چاپ آستان قدس رضوی
- مارتر، هنری (1997) سایکولوجی القابائل البدویه العراقیه، بیروت: دارالنهج
- محقق، سید عدنان و زهرا عالی (1388) جایگاه و نقش عشایر در تحولات سیاسی عراق، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال شانزدهم، شماره 2، تابستان 1388
- مودب، محمد (1389) فرایند دولت-ملت سازی در عراق و تأثیر آن بر امنیت ملی ج.ا.ایران، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح JPSC، قابل دسترسی در: <http://peace-ipsc.org/fa/>
- مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور (1392) همگرایی جمهوری اسلامی ایران و شیعیان عراق؛ چالش‌ها و تهدیدات، پژوهش راهبردی شماره 29
- نامی، محمدحسن و علی محمدپور (1387) جغرافیای کشور عراق با تأکید بر مسائل ژئوپلیتیک، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح
- نوریان، عباس (1395) ریشه‌ها و زمینه‌های بحران‌های عراق، مصاحبه با مؤلف
- نیک‌منش، رضا (1395) بررسی رابطه اهل سنت و کردها با شیعیان و دولت مرکزی عراق پس از 2003، مصاحبه با مؤلف

منابع لاتین

- Marr, Phebe (2006) who are Iraq's New leaders? What Do they want? United states Institite of Peace, march 2006
- The Guardian (2007) Sunni Side Up, The Guardian, November 2, 2007, available at: <http://www.guardian.co.uk/world/2007/nov/02/ianblack>

